

نگاهی به یک مصاحبه - ۲

# یگانگی‌های بهمن فرسی در تئاتر دهه چهل



احسان زبور عالم

در اسفند ۱۳۴۷، مجله‌نگین به مناسبت روز جهانی تئاتر با بهمن فرسی گفتگویی ترتیب می‌دهد. گفتگو در دوره‌های است که حملات به فرسی کمی آرام گرفته است؛ اما فرسی کماکان چهره‌ای جذاب و خاص برای متمدنان از شیوه‌های مرسوم نمایشنامه‌نویسی به حساب می‌آید. این جذابیت حداقل در مجله‌نگین زمانی آشکار می‌شود که در پرونده «روز جهانی تئاتر» دیگر مصاحبه‌شوندگان در قامت گفتگوی مفصل مورد توجه قرار نمی‌گیرند. مصاحبه که تا تیر «گفتگو با بهمن فرسی» منتشر شده است، بدون ذکر مصاحبه‌کننده چاپ می‌شود. در همان ابتدای کار مصاحبه‌کننده فرسی را از بنیانگذاران تئاتر مدرن ایران برمی‌شمرد و این مهم را مدیون نمایشنامه «کلدان» می‌داند. باین حال فرسی در برابر این

صحبت می‌گوید «خبر ما هم رفتیم توی تاریخ بابا ما هنوز کار داریم». اما اولین پرسش مهم آن است که آیا در سال گذشته تئاتر بومی (ایرانی) سالی ثمرباری را تجربه کرده است و فرسی به ماجراهای آخرین اجرائیش اشاره می‌کند. او در آن سال پس از هفت سال نمایش «چوب زیر بغل» را روی صحنه برده بود. در همین رابطه می‌گوید «از دولت سر دوستان روشنفکر کارمان به سین و جیم هم کشید». وقتی از او می‌پرسند چرا پاسخ می‌دهد «از دوستان بپرسید». فرسی در گفتگو شوخ‌طبعی و البته با زبان تعریف سخن می‌گوید. از پاسخ صریح طفره می‌رود نمی‌گوید منظورش از روشنفکران کیست. هر چند با توجه به مطالب منتشر شده در نشریات می‌توان دریافت منظور او افرادی چون جلال آل احمد، حمید سمندریان، یارکن الدین خسروی است. باین حال او در برابر همین وضعیت روشنفکری می‌ایستد و می‌گوید «از آنجا که رک منجم بودن یکی از رگ‌های اساسی نژاد آریایی است،

شوخی و ناله، تریانی بود و بلکه تریاکی برای من واریته‌ای بود با گوشه‌های گاه لطیف و گاه نواز شکر و ولی به روی هم رفته هم دراز و خسته‌کننده و همراه زواند». در آن سال، نمایش آریی اوانسیان و اقتباسش از متن عباس نعلبندیان با حرارت بسیار در نشریات مورد تحسین قرار می‌گیرد. متنی که در جشن هنر اول شیراز برنده دوم مسابقه نمایشنامه‌نویسی شده بود، یک اتفاق مهم در ادبیات ایران به حساب می‌آید. اما فرسی نگاهی متفاوت دارد. او می‌گوید «اصلا و ابدا حرف‌هایی را که درباره «پژوهشی...» زدند یا نوشتند نه تأیید می‌کنم و نه می‌پذیرم. آن بابا کاری کرده بود و این اخوی‌ها زور می‌آوردند که با آن کاسبی بکنند و کردند... این جنجال‌های نوجوانانه و غیرصمیمانه نتیجه‌اش از بین رفتن خرده آزادی است که لاقال در صحنه و سالن تئاتر باقی است».

نگاه فرسی به جریان حمایت دولت از نمایش، نگاهی پراهم است. او این حرکت در جشن هنر اهرم مثبت‌ارزیابی می‌کند و هم منفی و آن را دخالت در «شبه‌سیاست» با اجازه دولت توصیف می‌کند؛ اما او به چپ‌های آن سال‌ها نیز می‌توبد. سعید سلطان پور برای مثال از مخالفین سرسخت مسابقه نمایشنامه‌نویسی جشن هنر بود. فرسی او درباره رفتارهای تند آن روزگار می‌گوید «چپ‌نمایی هم مدروز است». او درباره شخص نعلبندیان می‌گوید: «کار نعلبندیان فقط پاسخ به یک تمایل بود و آن هم تمایل خودش. چرا می‌بازی را بزرگ می‌کنید. در ثانی ما هنوز نویسندگان قدیمی بیس‌های ایرانی نداریم همه جدیدند... ترکیب‌هایی از قبیل مسائل ایرانی در فرم جهانی و با دید انسان شرقی هم زیاد صاحب معنا نیستند».

فرسی اما امیدوار هم هست. او باور

داشت می‌توان تئاتر ایرانی را تقویت کرد و برایش جایگاهی مناسب یافت؛ اما موانع را بر جسته می‌کند: «اگر جلوبان را نگیرند، اهل نوآوری‌ها و نورپردازی‌های فراوان هم هستیم.» او معتقد است تئاتر ایران توانایی رقابت با جهان خارج را داراست و در اروپا هم نمایش‌های بدروی صحنه می‌روند. نگاه فرسی به بی‌عدالتی جاری در تئاتر ایران سوق می‌یابد که با وجود دو سالن عمده تهران و امکاناتی چند، همه چیز «در اختیار بعضی‌ها می‌گذارد. کمی پول و عمله می‌دهند. تلویزیون و رادیو هم تبلیغات نداری می‌کنند. بروجه‌ها هم بازی می‌کنند.» انتقادهای بالایی می‌گیرد. فرسی نشریات را متهم می‌کند محتوایشان ربطی به تئاتر ندارد و هم چیز به مصاحبه‌بازان بگر ختم می‌شود. او نقد را به سخره می‌گیرد و می‌گوید «آقای م. آزاد دلخوری‌ها و دل‌پری‌هایشان را از عصا و کفش و کلاه من به جای نقد تئاتر چاپ می‌زند... آقای ممنون در کمال امتنان از خود مصیبت دو طفلان مسلم را در دانشگاه تدریس می‌فرماید».

او سپس به ترجمه‌های فارسی از متون مهم حمله می‌کند و علاوه بر کیفیت بدشان، آثار نشر شده را «پرخطر و ضررترین محصول دکان‌های انتشاراتی» توصیف می‌کند. او به اساتید تئاتر هم حمله می‌کند که چیزی از بکت و یونسکو و امثالهم نمی‌دانند.

پرده نقره‌ای

درگذشت چهره‌پرداز معروف سینما



جیانو د روسی یکی از استادان چهره‌پردازی که طراحی چهره فیلم سینمایی «محمد رسول‌الله(ص)» به کارگردانی مجید مجیدی را نیز انجام داده بود، درگذشت. این استاد چهره‌پردازی گروتسک که آثار درخشانی در زمینه چهره‌پردازی آثار ترسناک انجام داده بود و فیلم‌های برجسته‌ای چون «محمد رسول‌الله» و «مجد مجیدی را در کارنامه داشت در ۷۹ سالگی در دنیا رفت. او که فعالیت هنری خود را از دهه ۱۹۶۰ میلادی آغاز کرده بود به عنوان یکی از برترین چهره‌پردازان سینمای جهان بویزه در زانو وحشت شناخته می‌شود.

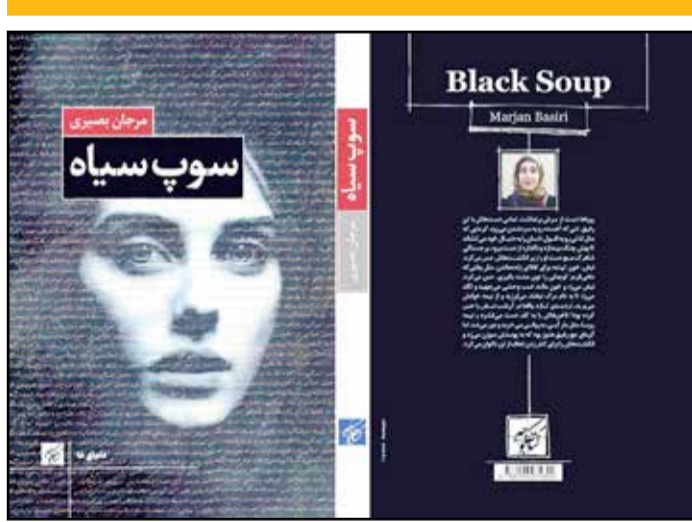
در روسی که از دهه ۱۹۶۰ به عنوان هنرمند طراحی چهره فعالیت داشت در فیلم‌های کارگردان‌های بزرگ سینمای ایتالیا همکاری کرده بود. به گزارش مهر، وی طراح چهره‌پرداز فیلم «روزی روزگاری در غرب» ساخته سرجیو لونه در سال ۱۹۶۸، فیلم «کازانووا» فدریکو فلینی در سال ۱۹۷۶ و «۱۹۰۰» برناردو برتولوتی در سال ۱۹۷۶ بود. اما همه چیز وقتی تغییر کرد که وی با جو د آمانو کارگردان مطرح برای چهره‌پردازی فیلم «مانولته در آمریکا» انتخاب شد و بعد به فیلم‌های ترسناک گرایش پیدا کرد و برای فیلم لوچینو فوچلی استاد فیلم‌های ترسناک آنقدر خوب کار کرد که بر فیلم بعدی این کارگردان با عنوان «امبی ۴۲» تأثیر گذاشت. طراحی‌های وی از زامبی‌ها از تحسین شده‌ترین طراحی‌های تاریخ در فیلم‌های ترسناک است. وی طراحی جلوه‌های ویژه فیلم «مبو ۳» را نیز انجام داد و سیلوستر استالونه چنان تحت تأثیر هنر وی قرار گرفت که وی را وادار کرد تا در فیلم «سپیده‌دم» ۱۹۹۶ نیز با وی همکاری کند. در روسی که سال ۲۰۰۵ با طراحی چهره «تنش بالا» برای الکساندر آزا کارگردان فرانسوی یکی از آثار ماندگار خود را خلق کرد، سال ۲۰۱۵ (۱۳۹۴) با مجید مجیدی در طراحی چهره و چهره‌پردازی فیلم «محمد رسول‌الله» همکاری کرد.

تجسمی

آثار منتظری در گالری لیلاهلر



گالری لیلاهلر دوبی مجموعه‌ای از آثار عارف منتظری را در نمایشگاهی با عنوان «پنه» به نمایش گذاشته است. به گزارش هنر آنلاین، در جدیدترین مجموعه عارف منتظری، شیشه بازمانده خود به عنوان یک شیء ارائه شده و چالشی که به وجود می‌آید شکل دادن به این مفهوم بی‌شکل است. آینه که همیشه به عنوان یک سطح بازتابنده مورد استفاده قرار می‌گیرد، حال تبدیل به یک امر مستقل می‌شود که خود می‌تواند در سطوح دیگر منعکس شود. برای این کار لازم است آینه به پشت چرخانده شود تا بتواند استقلال خود را به عنوان یک شیء توضیح دهد. شیشه زمانی به عنوان یک سطح بازتابنده عمل می‌کند که پشت آن لایه‌ای از جیوه قرار بگیرد و همین سطح تیره است که ماهیت آینه را تبیین می‌کند. بنابراین این اثر جدید منتظری آینه‌ها از پشت دیده می‌شوند تا به جای آنکه بازتابنده عناصر بیرونی باشند، خود آن‌ها مشاهده شوند. عارف منتظری در رشته معماری درس خواند و کار حرفه‌ای در زمینه طراحی و ساخت مجسمه را با منیر شاهرودی فرمانفرمایان آغاز کرد. همچنین در کارگاه پرویز تناولی به ساخت مجسمه و جواهرات پرداخت. او با پژوهش و کسب تجربه در زمینه مصالح و فنون جدید، آتساری را به وجود آورده است که مصالح انعکاسی.



بعضی‌ها معتقدند که باغ و به عبارت بهتر جنگل، نمادی از ناخودآگاه است. شما هم آگاهانه باغ را انتخاب کردید تا انگار به هزار توی ذهن و نیازهای تندیس بروید؟

انتخاب باغ نمی‌تواند صد در صد آگاهانه بوده باشد. باغ جایی است برای تفکر عمیق تر. جایی برای پرسه و دیدن و حس کردن فضاهای غریب که از چشم دور مانده و شب و روز را به زمان‌هایی جادویی بدل می‌کند.

یکجا تندیس در این رمان خطاب به پیرزن‌ها و پیر مردهایی که در باغ هستند، می‌گوید: «فردا همه از گور خستگی و ضعفشون بیرون می‌آن.» به نظر تان آدم‌های خسته امروز هم فردا روزی از گور خستگی و کلافگی هایشان بیرون می‌آیند؟

شاید بله و شاید نه. جهان مدام در حال

مروری بر جدیدترین رمان مرجان بصیری؛

## درهم آمیختگی وهم و واقعیت در «سوپ سیاه»

«سوپ سیاه» اثر دیگری از مرجان بصیری است که به تازگی از سوی نشر کتاب کوچه منتشر شده است. از بصیری پیش از این، کتاب‌های «گاهی بد باش»، «شهر یک نفره»، «شب نورد» و «بیت دوره گرد» منتشر شده بود. آنچه می‌خوانید گفتگوی خبرنگار ایلنا، با مرجان بصیری درباره رمان «سوپ سیاه» است.

چرا «سوپ سیاه» ماجرای ترکیب «سوپ سیاه» چیست و چرا این عنوان را برای اثر تان انتخاب کردید؟

اولین بار این ترکیب را در نوشته‌ای دیدم؛ همان چند خطی که ابتدای کتاب آمده است و اشاره دارد به یک نوع غذای خاص که جنگجویان آن را تهیه می‌کردند و به خاطر موادی که در آن به کار رفته، آن را سوپ سیاه نامیده بودند. اما ترکیب «سوپ سیاه» در کتاب من به معنای خون است. اگر به رنگ خون دقت شود، طیفی عجیب از جمله رنگ سیاه در آن قابل مشاهده است و به گمانم در جهان هیچ ماده‌ای شگفت‌آور تر از خون وجود ندارد.

این ترکیب را به عنوان نام کتاب انتخاب کردم، چون در رمان آلمان خون به شکل‌های مختلف تکرار می‌شود؛ به عنوان مثال در صحنه‌های خواب شخصیت اصلی و عطری که مهتر برای تندیس می‌فرستد و تندیس آن را خون معطر مهتر می‌داند و از آن می‌نوشد.

نوشتن «سوپ سیاه» چقدر زمان برد؟

چرقه‌اصلی آن کجاست؟

نوشتن این رمان حدود یک سال و نیم زمان برد. واقعا یاد نیست این ایده چه طور به ذهن رسید و این شخصیت‌ها از کجا آمدند. گویی باید این داستان را می‌نوشتم و نوشتمش.

آیا پس از این زمان، اثر تان را باز نویسی هم کردید؟

پس از پایان کار تغییرات کوچکی بر آن اعمال کردم، اما تغییر اصلی حدود دو سال پس از نوشتن بود؛ زمانی که کتاب مجوز گرفت. در دست در آستانه انتشار تصمیم گرفتم بخش‌های اضافی را حذف کنم و چند صحنه رمان را تغییر دهم. آن هم به شکلی خودخواسته. و این بازبینی بزرگ به نظرم اتفاقی بسیار خوب برای کتاب رقم زد.

در رمان شما یک شخصیت اصلی به نام تندیس وجود دارد که مبتلا به فیبرومیالژیا یا است. دلیل اینکه به سراغ این بیماری رفتید، چیست؟ خود تان یا نزدیکانتان تجربه خاصی داشتید؟ یا خود بیماری را بابتان جالب بود و بهترین گزینسه برای توصیف احوال شخصیت اصلی اثر تان به حساب می‌آید؟

در دوره کوتاهی به بیماری فیبرومیالژیا مبتلا بودم. مشکل عجیبی است و به گمانم تا حد زیادی با فردی که مر تبی است، گرچه کاملاً تعریف دیگری دارد. فیبرومیالژیا یک فضای جداگانه از زندگی واقعی می‌سازد و در ذهن هم تأثیرگذار است. زمان نوشتن، من خودم کاملاً درگیر این مشکل بودم.